

## **A Study of the Function and Meaning of the Four Words Transmitter the Socio-Political Concept of "People" in Old Persian Inscriptions**

**Esmail Matloubkari\***

**Nayere Dalir\*\***

### **Abstract**

The present article aims to study the words that can be applied to the socio-political concept of "people" in the Old Persian version of the Achaemenid royal inscriptions and according to the evidence equivalent to all or part of this concept. The present study with the approach of conceptual history based on linguistic analysis of Old Persian inscriptions has tried to examine these words and their relation to the concept of "people", as socio-political activists, from the perspective of social and political functions and meanings. Hence, it seeks an answer to the question of what is the equivalent or conveying words of the concept of people in the Old Persian version of these inscriptions and how can their function and social meaning be explained in the political context? In response, it is assumed that each of the stems *martiya-*, *zana-*, *bandaka-* and *kāra-* reflect a part of the socio-political concept of "people" in Old Persian inscriptions. The findings of the study examined the function and meaning of each of the four stems mentioned as "man", "soldier",

\* PhD and researcher of history, Tehran University, Tehran, Iran, matloubkari.esmaeil@gmail.com

\*\* Associated professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran  
(corresponding Author). dalirnh@yahoo.com

Date received: 26 /9/ 2021, Date of acceptance: 11 /12/ 2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۲۹۰ تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال ۱۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

"subjects and followers of the government", "inhabitants of the land", and "people/army" in Old Persian inscriptions.

**Keywords:** people, *bandaka-*, *kāra-*, *martiya-*, *zana-*.



## بررسی کارکرد و معنای چهار واژه رساننده مفهوم اجتماعی - سیاسی «مردم» در کتیبه‌های فارسی باستان

اسماعیل مطلوب کاری\*

نیره دلیر\*\*

### چکیده

مسئله مقاله حاضر بررسی واژگانی است که می‌توانند در تحریرهای فارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی بر مفهوم اجتماعی-سیاسی «مردم» اطلاق شوند و با توجه به شواهد معادل کل این مفهوم و یا بخشی از آن در نظر گرفته شوند. پژوهش پیش رو با رویکرد تاریخ مفهومی مبتنی بر تحلیل زبان‌شناختی کتیبه‌های فارسی باستان کوشیده است این واژگان و نسبت آنها با مفهوم «مردم»، به عنوان کنشگرانی اجتماعی-سیاسی، را از منظر کارکردها و معناهای اجتماعی و سیاسی بررسی کند. از این رو، به دنبال پاسخی برای این پرسش است که واژگان معادل یا رساننده مفهوم مردم در تحریرهای فارسی باستان این کتیبه‌ها کدامند و چگونه می‌توان کارکرد و معنای اجتماعی آنها را در بافت سیاسی تبیین کرد؟ در پاسخ این فرض مطرح می‌شود که هر کدام از ستاک‌های *zana- martiya-* و *ba'daka-* بازتاب‌دهنده بخشی از مفهوم اجتماعی - سیاسی «مردم» در کتیبه‌های فارسی باستان هستند. یافته‌های پژوهش کارکرد و معنای هر یک از چهار ستاک ذکر شده را به عنوان «مرد»، «سرباز»، «اتباع و پیروان حکومت»، «باشندگان سرزمین»، و «مردم/ سپاه» در متن فارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی بررسی و تبیین کرده است.

\* دانش آموخته دکتری و پژوهشگر تاریخ ایران، دانشگاه تهران، تهران، ایران،  
matloubkari.esmaeil@gmail.com

\*\* دانشیار پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)  
dalirnh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۲۰



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: مردم، -bandaka- -kāra- -martiya- -zana-

## ۱. مقدمه

فارسی باستان زبان قوم پارسی و یکی از سه زبان فراگیری است که در تمامی کتیبه‌های دولتی هخامنشی درج شده است. فارسی باستان و اوستایی تنها زبان‌های ایرانی باستان هستند که متونی رسمی از آنها برجای مانده است. هر دو زبان، صرفی هستند، ساختار دستوری مشابه دارند و باوجود تحولات آوایی، ریشه‌های واژگانی در آنها مشابه یکدیگرند. بااین‌وصف، به دلیل کمبود واژگان برجای‌مانده در کتیبه‌های هخامنشی، فارسی باستان جایگاه زبان اوستایی در مطالعات زبان‌شناسی تاریخی را نیافته است. از نظر تاریخی این زبان واجد اهمیتی فراوان است؛ زیرا یکی از زبان‌هایی است که در تمامی کتیبه‌های دولتی هخامنشی به کار رفته‌اند. زبان فارسی باستان، از هنگام نگاشتن کتیبه بیستون در سال‌های آغازین فرمانروایی داریوش کبیر تا واپسین کتیبه‌های اردشیر سوم، جایگاه خود را به عنوان زبان رسمی مندرج در کتیبه‌ها حفظ کرد. سقوط هخامنشیان در ۳۳۱ پ.م، به عنوان پایان رسمی دوره رواج این زبان در نظر گرفته می‌شود.

باوجود واژگان اندک برجای‌مانده از فارسی باستان، شناخت مفهوم و تمایز این واژگان نقش مهمی در درک مفاهیم تاریخی دارد. از آنجا که «مردم» سوژه اصلی و محوری‌ترین مفهوم در تاریخ اجتماعی محسوب می‌شود، درک نخستین زایش‌های زبانی مفهوم «مردم» و نسبت آن با مناسبات اجتماعی و سیاسی از ضروری‌ترین مولفه‌های شناخت این مفهوم بنیادین در تاریخ اجتماعی است. ادبیات سیاسی به کاررفته در کتیبه‌های فارسی باستان نشان می‌دهد که دیوان‌سالاری هخامنشی برای بیان مفهوم اجتماعی - سیاسی «مردم» از واژگان متنوعی استفاده کرده است که هر یک از آنها بر یکی از کارکردهای این مفهوم متمرکز بوده‌اند. یافته‌های حاصل از این پژوهش حاکی است که ستاک‌های <sup>۱</sup> -*martiya*- *zana*- *ba*<sup>۲</sup> *daka*- و *kāra*- بازتاب‌دهنده بخشی از مفهوم اجتماعی - سیاسی «مردم» در این کتیبه‌ها و منطبق با کارکرد و معناهای اجتماعی - سیاسی متفاوتی مانند «مرد»، «سرباز»، «اتباع و پیروان حکومت»، «باشندگان سرزمین»، و «مردم/ سپاه» هستند.

در پژوهش حاضر از تحلیل زبان شناختی چند واژه از کتیبه‌های فارسی باستان برای اتخاذ رویکردی مبتنی بر تاریخ مفهوم استفاده شده است. کوزلک،<sup>۲</sup> مهم‌ترین پیشگام

مباحث تاریخ مفهوم، عنوان «لایه‌های زمانی» را همچون الگویی زمین‌شناختی به کار برده است. مفهوم «لایه» از مهم‌ترین مفاهیم تاریخ مفهوم است که هم مفهوم «مکان» و هم مفهوم «زمان» در آن متجلی می‌شود. (Koselleck, 1985: 18). مفهوم‌های سیاسی - اجتماعی از منظر معناشناسی تاریخی بر مفاهیم جریان‌ساز و ساختارمند، اطلاق می‌شود. این مفاهیم از سویی موجب تحولات بزرگ، و از سوی دیگر خود، متأثر از آنها هستند، به همین دلیل آنها را مفهوم‌های «بنیادی» می‌نامند. مفهوم «بنیادی» که در گزاره‌های معطوف به امر سیاسی حضور دارند، در فضایی تاریخی آشکار می‌شوند و گروهی از مفهوم‌ها و گزاره‌ها را به دنبال خود می‌کشند. تحلیل تغییر مفهومی شیوه‌ای برای مطالعه دگرگونی‌های شرایط اجتماعی، بررسی مفاهیم زبانی و ساختارهای سیاسی فراهم می‌سازد که با یکدیگر ارتباط ذاتی و متقابل دارند. (نیکفر، ۱۳۸۸: ۱۸)

دونالد کلی «تاریخ مفاهیم» را پلی بین تاریخ ایده‌های قدیم و تاریخ فکری جدید متأثر از زبان‌شناسی تلقی می‌کند (کلارک، ۱۳۹۷: ۱۶۱). بر اساس این تعریف، تاریخ مفاهیم درصدد است تا نواقص و کاستی‌های تاریخ ایده‌های قدیم را از طریق توجه به این امر که «زبان» در موقعیت‌های خاص چگونه به کار می‌رود و معنای کلمات و مفاهیم توسط نسل‌های بعدی چگونه بازبیکر می‌شوند، برطرف و اصلاح سازد. در چشم‌انداز اکنون، معناهای امروزی «مفهوم»ها، بالاجبار روی معناهای پیشین را می‌پوشاند. هستی زمان‌مند، به آرامی چنان لایه لایه بر معنا می‌نشانند که تفکیک لایه‌ها از یکدیگر در وهله نخست امری ناممکن و به غایت دشوار و پیچیده به نظر خواهد آمد. بنابراین اگر نقطه عزیمت ما از مفهومی خاص، معیار درک عصر معاصر قرار گیرد، با توجه به لایه‌های زمانی متعدد در خوانش متون کهن دچار کژتابی فهم خواهیم شد و درک ما از معنای واقعی متن دور خواهد شد. با توجه به این امر برای خودداری از تحریف معنای مفهوم، «متن» بایستی با دقتی بسیار بازخوانی شود و «لایه‌های زمانی» مفهوم‌ها از یکدیگر بازشناسایی شوند. هرچند هر مفهومی واژه است، اما هر واژه‌ای مفهوم نیست. واژگانی هستند که فهم را گنگ و خاموش می‌سازند، و چنانچه آنها از اسارت فهم‌های تحمیل شده تک‌ساحتی رها شوند، توانایی برای روشن‌سازی «تاریخ‌مندی» مفهومی دارند که در پرتو روشنایی آنها سایر واژگان هم‌نشین‌شان نیز تالو می‌یابند و آزاد می‌شوند. از مفهوم‌های «پایه» بایستی سخن گفته شود که آزادسازی معناها را تعیین‌کننده چهارچوب معنایی مفهوم‌های دیگر هستند. مفاهیمی که چنانچه به درستی فهم شوند فضای معنایی سایر مفهوم‌ها و واژه‌های هم‌نشین

خود را نیز روشن می‌سازند. چرا که آنها «جهانی معنایی»، دارند، بدین ترتیب که فهم سایر مفهوماها به درک از آنها بستگی دارد. در رویکرد تاریخ مفهوماها تمرکز بر مفهوماهای اصلی یک دوران، به‌طور مشخص، دوران جدید است، اولویت با مفهوماهای عصر جدید است. تحلیل مفهوم متن‌های کهن مستلزم این است که از مفهوماهای عصر جدید مانند دولت یا مردم تصور روشنی داشته باشیم. «مردم» مفهومی مدرن با سابقه واژگانی قدیم است. اگرچه واژه مردم در متون فارسی میانه بسیار به کار رفته است، اما ردپایی از مفهوم مردم به عنوان کنش‌گران اجتماعی - سیاسی در کتیبه‌های فارسی باستان دیده نمی‌شود. این بار بر دوش واژگانی مختلف نهاده شده است که هر یک بخشی از کنش ذکر شده را توصیف می‌کنند. از آنجا که ما به مفهوم مدرن مردم کاری نداریم زیرا بسیار فربه‌تر از منظور ما است بنابراین برای فهم درست مفهوماهای کهن بایستی فاصله هرمنوتیکی میان خود با آنها را درک کرده و به این منظور بایستی بر دگرگونی بنیادینی که عصر جدید در فهم ایجاد کرده، آگاهی ایجاد شود. (برای مطالعه بیشتر نک: نیکفر، ۱۳۸۱؛ جمادی، ۱۳۸۷؛ هایدگر، ۱۴۰۰؛ ریکور، ۱۳۹۷).

در نگاهی کلی، تاریخ مفهوم به مطالعه جوامع گذشته و بررسی چگونگی تغییر مفاهیم سیاسی و اجتماعی اساسی در گذر زمان، معطوف است و به کمک آن می‌توان تاریخ ایده‌های قدیم را از طریق توجه به مفهوم تاریخی واژگان و کاربرد آنها در بافت زبان بررسی کرد و از نواقص و کاستی‌های آن کاست. بررسی تاریخ اجتماعی بدون توجه به بافت زبانی کامل نخواهد شد. از این رو، در این پژوهش بر رویکردی متمرکز هستیم که از تحلیل تاریخی واژگان برای مطالعه اوضاع اجتماعی و روابط اجتماعی در گذشته استفاده می‌کند. از آنجا که تعریف مفاهیم بنیادین از مهمترین اصول و بایسته‌های روش‌شناختی است؛ لذا تلاش برای تعریف مفهوم اجتماعی - سیاسی «مردم» و به دست آوردن سرنخ‌هایی از نخستین زایش‌های زبانی این مفهوم از استلزامات مهم فهم این سوژه کانونی تاریخ اجتماعی محسوب می‌شود. غالباً مفهوم «مردم» چون پیش‌فرضی در پژوهش‌های تاریخی در نظر گرفته می‌شود و از توجه به سیر تطور واژگان خوداری می‌شود. نگارندگان کوشیده‌اند تا با اتخاذ رویکردی زبان‌شناختی به این وجه از پژوهش توجه کنند و نتایج حاصل را در بستر تاریخ مفهوم بررسی کنند. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با توجه به اصلی‌ترین منبع زبان فارسی باستان، یعنی کتیبه‌های هخامنشی، واژگانی را بررسی کند که منتقل‌کننده مفهوم اجتماعی - سیاسی «مردم» هستند. لازم به ذکر است که به معادل‌های اکدی

و ایلامی این واژگان تا بدانجا توجه شده است که برای تکمیل تحلیل تاریخی پژوهش حاضر نیاز بوده است؛ زیرا بررسی برخی از واژگان و اصطلاحات ذکرشده در تحریرهای اکدی و ایلامی کتیبه‌های هخامنشی یا الواح بارویی و خزانه‌داری پارسه، خود نیازمند مطالعه‌ای جداگانه و فراتر از گنجایش این مقاله هستند.

## ۲. پیشینه پژوهش

مفهوم اجتماعی - سیاسی *ba'daka* در دوره‌های فارسی باستان و میانه پیشتر توسط پی‌یر بریان (Briant, 1996: 336-7) و ماریا ماتسوخ (Macuch, 1988: 764) بررسی شده است. هر دو پژوهشگر به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توان این واژه و معادل فارسی میانه آن، *bandag* را در معنای فرمان‌بر و تابع بررسی کرد. رودیگر اشمیت (Schmitt, 2014: 201) نیز به احتمال تشابه *kāra* با *Männerbund* اشاره کرده است بدین ترتیب او توجه پژوهشگران را به پیشینه‌ای غیرایرانی و پیشاهخامنشی جلب کرد که توسط ویکاندر (Wikander, 1938) و ویدن‌گرن (Widengren, 1969: 9-44) بررسی شده بود و دریایی آن را تا دوره اسلامی تعقیب کرده است (Daryaei, 2018). همچنین اشمیت (Schmitt, 2014: 294) و کنت (Kunt, 1953: 211, 208, 196) به بررسی زبان‌شناختی حضور *zana* در ترکیبات فارسی باستان پرداخته‌اند. پارسا دانشمند (Daneshmand, 2015: 330) و ماتیو استولپر (Stolper, 1984: 299, 303) نیز به کاربرد و وام‌گیری از شکل فارسی باستان این واژه در الواح بارویی پارسه توجه کرده‌اند که به زبان‌های ایلامی و اکدی نوشته شده‌اند. در جستجوی پیشینه پژوهش، اثری تحقیقی به دست نیامده است که مسأله مقاله پیش رو را طرح کرده باشد.

## ۳. ریشه‌شناسی و معنای مردم در زبان‌های ایرانی باستان

مردم را بشر و انسان معنی کرده‌اند، اما در این پژوهش منظور از مردم ساکنان و باشندگان یک سرزمین یا قلمرویی متشکل از چند سرزمین است که در زیر نظر یک دولت<sup>۳</sup> متحد شده‌اند و دارای کنش اجتماعی و سیاسی هستند. آن‌چنان که در ترجمه کلمه دموکراسی شاهد هستیم، امروزه در زبان فارسی برای مردم معنایی مشابه با دمس یونانی (*Δῆμος/Demos*) یا پپولوس لاتین (*Populus*) قابل هستند. اما از منظر اجتماعی-سیاسی

مردم مفهومی متفاوت با این واژگان دارد. دُمس، که در اصل به معنای روستاست، به ساکنان کوچکترین واحد اداری در دولت شهر آتن اطلاق می‌شده است که بر اثر اصلاحات کلیستنس (Cleisthenes) دارای قدرت اجتماعی بسیاری شدند و بنا به قانون منتشر شده در ۴۱۰ پ.م، اعلام جنگ، مجازات اعدام و جرایم دینی به کسب اکثریت آرای ایشان موکول شد (Ostwald, 1988: 329). بدین ترتیب، قدرت سیاسی در آتن به شکلی نظری بر اساس قدرت تفویض شده از جانب دُمس بازتعریف می‌شد. پُپولوس نیز در لغت به معنی سپاه است و به نظر می‌رسد که از فعل *popular* مشتق شده باشد که به فعالیت نظامی اشاره می‌کند (Momigliano, 1989: 104). چنان‌که در پایان جمهوری رم اصطلاح *magister populi* برای نامیدن عالی‌ترین مقامی نظامی، دیکتاتور (*dictator*)، به کار می‌رفت (Drummond, 1989: 191).

برخلاف دو اصطلاح ذکرشده یونانی و لاتین، واژه *mardōm* بر فعالیت‌های اجتماعی یا سیاسی اعضای جامعه دلالت ندارد. *mardōm* نامی است در فارسی میانه به معنی «آدمیزاد یا انسان» که از شکل ایرانی باستان *\*marta-tauxman*\* مشتق شده است و در دوره میانه به *\*martōhm*\* و *martōm* [ / *mardōm* ] تبدیل شده است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۲۵۹۲؛ Nyberg, 1974: 127). بخش نخست این واژه، *marta-*، به معنی «مرد و نرینه» است که از ریشه  $\sqrt{\text{mar}}$  به معنی «مردن و تباهی» آمده است (مقایسه شود با *Av. marəta* به معنای موجود میرا، انسان) (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۲۵۸۹-۲۵۹۱) و بخش دوم آن صورت افزوده/متوسط *\*OIr. \*tauxman-* به معنی تخمه و تبار است که در فارسی باستان به صورت *taumā-* به معنی تبار و تخمه آمده است و به شکل‌های *tōm* و *tōhm* به معنای تخم، نطفه و فرزند به دوره میانه رسیده است (همان: ۸۴۲-۸۴۳)؛ لذا می‌توان این واژه مرکب را تخمه مرد یا تبار انسان معنا کرد. با توجه به اینکه بخش نخست *mardōm* از ریشه  $\sqrt{\text{mar}}$  به معنای مردن، است، این ترکیب را به معنای تخمه میرا یا موجود فانی نیز می‌توان تفسیر کرد. به نظر می‌رسد ریشه‌شناسی *mardōm* نشان‌دهنده این نکته است که این واژه برخلاف دُمس و پُپولوس، که مفهومی این جهانی و اجتماعی سیاسی دارند، اساساً دارای مفهومی اخلاقی-دینی است. احتمالاً به همین دلیل است که در کتیبه‌های فارسی باستان بار مفاهیم اجتماعی-سیاسی مرتبط با «مردم» بر دوش چندین واژه معادل نهاده شده است.



#### ۴. معادل‌های مفهوم مردم در کتیبه‌های هخامنشی

در کتیبه‌های فارسی باستان غالباً از صورت‌های صرفی گوناگون چهار ستاک برای بیان مفهوم اجتماعی-سیاسی «مردم» استفاده شده است که عبارتند از: *zana- amartiya-*، *Kāra-* و *ba'daka-*

#### ۱.۴ Martiya-

در بین ستاک‌هایی که برای مشخص کردن مفهوم مردم در کتیبه‌های هخامنشی استفاده می‌شوند، *martiya-* به معنی مرد، بیشترین کاربرد را دارد. این ستاک و شکل اوستایی آن، *masya-* هر دو از ریشه  $\sqrt{\text{mar}}$  به معنای مردن هستند که ریشه واژگان مرد و مردم در فارسی میانه و نو نیز است. در کتیبه‌های داریوش کبیر (۴۸۶-۵۵۰ پ.م) به نقش اجتماعی-سیاسی *martiya-* توجه شده است. در این کتیبه‌ها *martiya-* ۲۳ بار به معنای «مرد» و عمدتاً در صورت‌های نهادی مفرد مذکر (nsm.) یا نهادی جمع مذکر (npm) ذکر شده است.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد هنگامی که صورت صرفی نهادی *martiya* در معنای مرد ذکر شده باشد، بعد از این واژه به شغل یا نامی خاص یا فردی مجهول (cf. DB, III, 70) اشاره شده است و داریوش تمامی رقیبان و شورشیان را به این شکل معرفی می‌کند:

“*pasāva I martiya maguš āhd Gaumāta nāma*” (DB, I, 35f- 6).

«آنگاه مردی مغ بود، گئوماته نام» (DB, I, 35f- 6).

*martiya-* ۳۷ بار در معنای عامه مردم و در دو حالت صرفی رایبی مفرد مذکر (asm.) و اضافی مفرد مذکر (gsm.) ذکر شده است. در این معنی، همان‌گونه که در مقدمه کتیبه‌های *XPh DNa* و دیگر کتیبه‌هایی قابل مشاهده است که مقدمه‌شان براساس مقدمه *DNa* نوشته شده‌اند، غالباً با یک عبارت موصولی یا با یک بدل توضیحی همراه است (مولایی، ۱۳۹۹: ۳۳۲).

“*baga vazarka A<sup>h</sup>uramazdā hya imam būmim adā<sup>t</sup> hya avam asmānam adā<sup>t</sup> hya martiyam adā<sup>t</sup> hya šiyātim adā<sup>t</sup> martiyahyā*” (DNa, 1-4).

«بغ بزرگ است اهوره‌مزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که شادی را برای مردم آفرید».

اما گاه منظور از آن مرد جنگی است. به ویژه اگر به سرزمین پارس منسوب شود یا به همراه اسب ذکر شود. این واژه به طور مشخص دو بار در کتیبه‌های داریوش (DNa 44, 46) در معنای سرباز به کار رفته است:

“adataiy azdā bavātiy pārsahyā martiyahyā dūraiṣ arštīš parāgmata adataiy azdā bavātiy pārsa martiya dūrayapiy hacā pārsā partaram patiyajā tā” (DNa, 43-7).

« آنگاه بر تو آشکار بشود، نیزه مرد پارسی چه دور فرا رفته. آنگاه بر تو آشکار بشود، مرد پارسی چه بسیار دورتر از پارس نبرد کرده است.»

گاه نیز صفت *umartiya*<sup>h</sup> به معنای «مرد نیک» آمده است که به احتمالاً زیاد منظور از آن، مرد جنگی است:

“iyam dahayāuš Pārsa tyām manā A<sup>h</sup>uramazdā frābara<sup>1</sup> hyā naibā<sup>h</sup> uvaspā<sup>h</sup> umartiyā” (DPd, 5-9).

« این سرزمین پارس، که آن را اهوره‌مزدا مرا فرابرد (ارزانی داشت)، که خوب، خوب اسب و خوب مرد است.» (DPd, 5-9).

ترکیب مرد، در معنای سرباز، و اسب را در کتیبه‌های ساسانی نیز می‌توان مشاهده کرد که حاکی از تداوم کاربرد اصطلاحات دیوان‌سالاری هخامنشی در عهد ساسانی است. چنان‌که در کتیبه کردیر در کعبه زردشت از این ترکیب استفاده شده است:

“Šābuhr šāhān šāh pad asb ud mard ī xwēš wardag ud ādur-sōxt ud awērān kard” (KKZ, 12).

«شاپور شاهان شاه با اسب و مرد خویش برده / اسیر [گرفت] و [به] آتش سوخت و ویران کرد» (KKZ, 12).

در برخی از موارد نیز می‌توان *martiya* را «مرد» ترجمه کرد، اما منظور از آن «مردان جنگی» است. چنان‌که در ستون نخست بیستون آمده است:

“avaθā adam hadā kannaibiš martiyaibiš avam Gaumātam tyam magum avājanam utā tyaišaiy fratamā martyā anušiṣyā āha<sup>h</sup> tā” (DB, I. 56-8).

«آنگاه من با تعداد کمی از مردان آن گئوماته مغ و مردانی را کشتم که وفادارترین پیروان او بودند.»

بررسی کارکرد و معنای چهار واژه رساننده ... (اسماعیل مطلوب کاری و نیره دلیر) ۲۹۹

*martiya*- ۲۰ بار در معنای فرمان بر به کار رفته است. در این معنا صورت‌های صرفی متنوع‌تری برای *martiya*- ذکر شده است:<sup>۵</sup>

“*θātiy Dārayava<sup>h</sup>uš xšāyaθiya atar imā dahyāva martiya hya āgariya āha<sup>l</sup> avam ubartam abaram hya arika āha<sup>l</sup> avam<sup>h</sup> ufraštam aparsam*” (DB, I. 20-22).

«می‌گوید داریوش شاه: در این سرزمین‌ها مردی که وفادار بود، او را نیک نواختم. آن کس که بدکار بود او را سخت بازخواست کردم» (DB, I. 20-22).

پس از داریوش کبیر از کاربرد *martiya*- در کتیبه‌های هخامنشی کاسته شده است و اگر در کتیبه‌های دیگر شاهان هخامنشی به صورت‌های مختلف صرفی این واژه اشاره شده است، گرت‌برداری از کتیبه‌های داریوش است؛<sup>۶</sup> زیرا سطرهای نخستین کتیبه‌های تقریباً تمامی شاهان هخامنشی، رونویسی از کتیبه‌های مهم داریوش هستند و صورت‌های صرفی گوناگون *martiya*- در این کتیبه‌ها مشابه *DNa* ذکر شده‌اند. کنت نیز غالباً در ترجمه این سطرها به این کتیبه ارجاع داده است (cf. kent, 1953: 153).

#### ۲.۴- *zana*

از دیگر ستاک‌هایی که برای مفهوم «مردم» در کتیبه‌های فارسی باستان به کار رفته‌اند، می‌توان به *zana*- اشاره کرد. ستاک *zana*- که در فارسی باستان و اوستایی به معنی مردم و موجود انسانی است (Bartholomae, 1961: 1660; Kent, 1953: 211)، تنها در ترکیبات و به سه صورت *vispazana*-، *paruzana*- و *paruv zana*- آمده است.<sup>۷</sup>

*vispazana*- صفتی است به معنای «دارای همه‌گونه مردم»، که از افزودن صفت *vispa*- به معنی همه، به ستاک *zana*- ساخته شده است. کنت هر دو بخش آن را واژگانی اخذ شده از زبان مادی در فارسی باستان می‌داند (Kent, 1953: 208). *vispazanānām*<sup>۸</sup> صفت مورد علاقه داریوش برای توصیف قلمرویی است که بر آن فرمانروایی می‌کرد ( *DNa*, 10f; *DSe*, 5 *DZc*, 9f). به نظر می‌رسد که این واژه نزدیک‌ترین مفهوم از مردم، در معنای باشندگان یک سرزمین، برای خواننده امروزی باشد:

“*adam Darayava<sup>h</sup>uš xšāyaθiya vazraka xšāyaθiya xšāyaθiyānām xšāyaθiya dahyūnām vispazanānām xšāyaθiya ahyāyā būmiyā vazrakāyā dūraiapiy* (*DNa*, 8-12).

«من، داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های دارای همه گونه مردم، شاه در این سرزمین بزرگ و بسیار پهناور» (DNa, 8-12).

اشمیت به این نکته اشاره می‌کند که صفت *vispazanānām* تنها در کتیبه‌های داریوش به کار گرفته شده است و در کتیبه‌های خشایارشا و اردشیر اول (*XE, 15F; A<sup>1</sup>Pa, 12*) با *paruzanānām* (مردم- *paru-* + *zana*، پُر، بسیار) به معنای «مردمان بسیار» جایگزین شده است (Schmitt, 2014: 229, 280) که معنایی مشابه صفت پیشین دارد. این صفت در چند کتیبه (*XPa, 8; XPe, 7; XPf, 11; XPh, 9; XV, 12*) خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ پ.م) تقطیع شده است و به صورت *paruv zanānām* آمده است که در معنای کلی آن تغییری ایجاد نمی‌کند:

“*adam Xšayāršā xšāyaθiya vazarka xšāyaθiya xšāyaθiyānām xšāyaθiya dahayūnām paruv zanānām xšāyaθiya ahayāyā būmiyā vazarkāyā dūrai y apiy*” (XPh, 6f- 10f)

«من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های دارای مردمان بسیار، شاه در این سرزمین بزرگ و بسیار پهناور».

نکته جالب درباره ترکیبات گفته شده، به وام‌گرفتن شکل فارسی باستان آن در لوحه‌های بارویی کشف شده به زبان‌های ایلامی و اکدی است. به نظر می‌رسد که در تحریرهای ایلامی کتیبه‌های هخامنشی *vispazana-* و *paruzana-* به شکل وام‌واژه به کار رفته‌اند. در برخی از تحریرهای ایلامی این اصطلاح به شکل *parruzananam* نوشته شده است که تفسیری آوایی از *paruzanānām* فارسی باستان است. به نظر می‌رسد که کاتب ایلامی هیچ تغییری در شنیده خود ایجاد نکرده است، زیرا *paruzanānām* صورت صرفی اضافی جمع مونث (*paruzana-(gpf.)*) است و انتظار می‌رفت که او حداقل از شناسه جمع ایلامی استفاده کند. در واقع در تحریرهای ایلامی کتیبه‌های هخامنشی هفت بار *parruzananam* گواهی شده است، در حالی که تنها یک بار شکل صحیح دستوری آن *parruzanašbena* به کار رفته است (Daneshmand, 2015: 330). تنها در پاراگراف دوم کتیبه *XPe<sup>1</sup>* است که کاتب ایلامی *paruv-* را به *iršeki* ایلامی ترجمه کرده است (Stolper, 1984: 299, no. 3).

گاه کاتبان اکدی نیز ترجیح داده‌اند تا به جای به وام‌گرفتن واژه فارسی باستان آن‌را تفسیر کنند و عبارت *xšāyaθiya dahayūnām paruzanānām* را به صورت *šar mātāte ša naphar lišānāte gabbi* شاه سرزمین‌های دارای همه زبان‌ها، ترجمه کنند. به نظر می‌رسد که به کارگیری *naphar lišānāte gabbi* یا *naphar lišānū* برای *paruzana*، مفهومی خاص و

منحصر به فرد باشد که توسط کاتب اکدی برای ترجمه این اصطلاح در تحریر اکدی کتیبه به کار رفته است (Daneshmand, 2015: 330).

بدین ترتیب، فقدان ترجمه‌ای دقیق از *vispazana* و *paruzana* در تحریرهای ایلامی و اکدی را می‌توان با فقدان ساختاری معادل با مفهوم *zana* در این جوامع مرتبط دانست که به خودی خود مفهوم *zana* را متفاوت با «باشندگان یک سرزمین» می‌کند. با توجه به این که ایلامیان و به ویژه بابلیان پیشینه‌ای طولانی در ایجاد دولت‌های بزرگ و پهناور داشته‌اند، صرف پهناوری قلمرو برای به کارگیری این اصطلاحات کفایت نمی‌کند. به نظر می‌رسد که ترجمه بابلی، «شاه سرزمین‌های دارای همه زبان‌ها»، می‌تواند راهگشا باشد. این ترجمه نشان می‌دهد که به کارگیری صفات *vispazana* و *paruzana* نه تنها نشانه گستره قلمرو شاه هخامنشی است، بلکه بر عدم تجانس فرهنگی و چندزبانه بودن این قلمروی وسیع نیز تأکید می‌کند.

#### ۳.۴- *ba<sup>n</sup>daka*

شاهان هخامنشی برای نامیدن فرمان‌بران خود از *ba<sup>n</sup>daka* استفاده می‌کردند که به صورت *bandag* به دوره میانه رسیده است و به شکل «بنده» در فارسی معاصر به کار می‌رود. این واژه که در متون ایرانی باستان و میانه به معنای برده، بنده و فرمان‌بر به کار رفته است، از ریشه  $\sqrt{band}$  به معنای بستن و محکم کردن است. معنای ریشه می‌تواند موجب پیدایش این فرض شود که از نظر تاریخی معنای برده را مقدم بر فرمان‌بر بدانیم. یونانیان نیز این واژه را در چنین بافتی تفسیر می‌کردند. هرودوت (*The Histories*, VIII. 116) <sup>۱۱</sup> *doulos*، به معنی برده، را به عنوان معادل *ba<sup>n</sup>daka* آورده است (Herodotus, 1969: 118) و این معادل‌سازی در بسیاری از متون یونانی برجای مانده است (کوک، ۱۳۹۹: ۴۲۲، ش. ۳؛ Cook, 1983: 249, no.3). چنان که کسئون (*Anabasis*, I. 9. 29) کورش کوچک را *doulos* برادرش، اردشیر دوم، می‌نامد (Xenophon, 1980: 91) که نشان می‌دهد این واژه یونانی، معادل *ba<sup>n</sup>daka* در کتیبه‌های فارسی باستان است. با این وصف، هیچ نشانه‌ای در دست نیست که در کتیبه‌های فارسی باستان از این واژه برای نامیدن اسرای جنگی استفاده شده باشد (Eilers & Herrenschmidt, 1988: 682).

داریوش یکم در نخستین کتیبه خود در بیستون از *ba<sup>n</sup>daka* در معنای فرمان‌بران و اتباع خود یاد کرده است:

“*imā dahyāva tyā manā patiyāita vašnā A<sup>h</sup>uramazdāha manā ba<sup>n</sup>dakā āha<sup>n</sup>tā manā bājim abaratā*” (DB, I: 18-9)

«این اقوام که به زیر فرمان من آمدند، به خواست اهوره‌مزدا بندگان من شدند.»

اما این واژه تنها برای اقوام تابع و غیر پارسی‌ها به کار نمی‌رفت؛ بلکه او حتی از مهمترین سرداران خود با این عنوان یاد کرده است:

“*pasāva adam kāram frāišayam Vidarna nāma Pārsa manā ba<sup>n</sup>daka avamšām maθištam akunavam*” (DB, II. 19-20).

«آنگاه من سپاهی را به پیش فرستادم. و دَرَنَه نامی، یک پارسی، بنده من، او را بر ایشان سرور کردم.»

و دَرَنَه (*Vidarna*) که هرودوت (*Histories*, III. 70) او را اُدَرنِس (*Hydarnes/Υδάρνης*) نامیده است (Herodotus, 1921: 92)، به روایت داریوش یکی از شش یار وی در هنگام قتل بردیه/گئوماته است. او از احترام فراوانی در نزد شاه هخامنشی برخوردار بود و داریوش رعایت حال او و دیگر یاوران خود را به شاهان پسین کرده است (DB, IV, 80-88)؛ لذا نمی‌توان او را برده شاه شاهان دانست. داریوش در کتیبه یونانی یافته‌شده در مگنیزیا نیز شهرت خود، گاداتس، را با عنوان *doulos* خطاب می‌کند که لوکوک آنرا معادل با *ba<sup>n</sup>daka* می‌داند (لوکوک، ۱۳۸۹: ۳۳۱؛ Lecoq, 1997: 277). بنابراین *ba<sup>n</sup>daka* در کتیبه‌های فارسی باستان عنوانی است برای نشان دادن وفاداری فرد مورد نظر به شاه شاهان که مهمترین صفت درباریان هخامنشی بود. بریان بر این باور است که می‌توان رابطه‌ای موثق بین *ba<sup>n</sup>daka* و مفهوم وفاداری پیدا کرد (بریان، ۱۳۹۱: ۹-۵۳۸؛ Briant, 1996: 336-7). به گفته کسنفون (6. 6) (*Anabasis*, I. 6. 6) در دربار هخامنشی درباریان با نهادن دست راست در دست راست سرور خود ادای سوگند وفاداری می‌کردند و پیمانی خدشه‌ناپذیر با سرور خود منعقد می‌کردند (Xenophon, 1980: 59). شاه شاهان ابراز وفاداری اعضای برجسته دربار را با عطایای هدایی پاداش می‌داد که این هدایا موجب تمایز ایشان از دیگر اعضای طبقه خود می‌شد. در دوره هخامنشی، کمر مهمترین نشانه وابستگی شخص به طبقه اشراف و خدمت در دربار بود و از مهمترین هدایایی بود که توسط شاه به اشراف اهدا می‌شد

وگرفتن کمر بند نشانه گسستن پیوند بین سرور و فرمان‌بر بود. کسنفون (Anabasis, I. 6. 10) در هنگام توصیف محاکمه اورونتاس (Orontas) به این نکته اشاره می‌کند که قاضیان با گرفتن کمر بند متهم در دستان خود مرگ او را اعلام می‌کردند (Xenophon, 1980: 61). بنابراین، بر اساس شواهد متنی ایرانی و یونانی می‌توان به این نتیجه رسید که از منظر سیاسی-اجتماعی *ba'daka* صرفاً به معنای برده و بنده نیست و جدای از جایگاه و طبقه اجتماعی شخص برای تمامی فرمان‌بران شاه به کار می‌رفت و نشان‌دهنده این نکته است که هریک از فرمان‌بران شاه شاهان، فردی عامی یا سرداران و حتی برادر شاه، به‌طور مطلق مطیع خواست او محسوب می‌شدند.

#### ۴.۴- *kāra*

*kāra* ستاکی است اخذ شده از *\*kāra* هندوایرانی که تنها در فارسی باستان بر جای مانده است (Schmitt, 2014: 202). صورت های صرفی گوناگون آن در معنای بخش خاصی از عامه مردم، یعنی مردم/سپاه به کار رفته است و در واژه *kārizār* در فارسی میانه و کارزار در فارسی نو، و همچنین در ترکیب فارسی «کس و کار» به حیات خود ادامه داده است (مولایی، ۱۳۹۹: ۱۷۴). شروو در مقایسه تطبیقی کتیبه بیستون و متن مانوی شماره M4574 به معنای مشابه این واژه در هر دو متن اشاره می‌کند که نشان می‌دهد تنها *a* پایانی در شکل پارتی واژه حذف شده است که اتفاقی رایج در زبان‌های ایرانی میانه است. به گزارش شروو این تنها شکل مفرد شناخته شده این واژه [در زبان‌های ایرانی میانه غربی] است؛ اما شکل جمع این واژه در متون پهلوی، و فارسی میانه مانوی، روایت شده است که از جمله آنها می‌توان به کتاب ششم دینکرد، *دادستان دینی و مینوی خرد* اشاره کرد (Skjærvø, 2009: 281-2).

نکته مهمی که درباره *kāra* می‌توان گفت عدم انطباق کامل آن با هر یک از مفاهیم مردم و سپاه است. به نظر می‌رسد که این واژه نه منحصرأ به معنای مردم است و نه فقط به معنای سپاه؛ بلکه احتمالاً به معنای گروهی از مردان آزاد عضو قبیله است که دارای توانایی جنگیدن هستند. معادل‌های آمده در نسخه‌های ایلامی (*taššup*) و بابلی (*ūqu*) کتیبه بیستون نیز به همین اندازه مبهم هستند و همین معنای دوگانه مردم و سپاه از آنها به دست می‌آید (بریان، ۱۳۹۱: ۳۳، ۱۷۳؛ Briant 1996, 29, 115). بریان *kāra* را «توده/جامعه مسلح»

(peuple en armes) معنی کرده است. و به باور او در *kāra* اثری از مفهوم نجیب‌زادگی، یا هرگونه ویژگی خاصی وجود ندارد و همانند پلُتس (*πλήθος/ plethos*) یونانی یا پُپولوس لاتینی صرفاً به معنای توده است (Briant, 2000: 334). بررسی زبان‌شناختی *populus* که پیشتر بدان اشاره شد، این احتمال را پدید می‌آورد که از نظر مفهومی شباهت بسیاری بین این واژه و *kāra* قابل مشاهده باشد و هر دو واژه به سپاهیگری و کنش نظامی اشاره داشته باشند.

معادل ایلامی این واژه در الواح بارویی پارسه، که بیشتر آنها به زبان ایلامی نوشته شده‌اند، نیز بر وجه نظامی *kāra* تأکید می‌کند. اگرچه وام‌گیری اصطلاحات فارسی باستان در کتیبه‌ها و الواح ایلامی هخامنشی سابقه دارد،<sup>۱۲</sup> اما در این متون همواره از معادل ایلامی *taššup* به جای *kāra* استفاده شده است. *taššup* که در اصل به معنای مردم است (Hallock, 1969: 46)، این واژه در الواح بارویی PF 1595, 1596, 1602، می‌تواند به معنای سرباز نیز باشد، هرچند هُلک آن را مردم ترجمه کرده است. همچنین هُلک احتمال می‌دهد که در لوحه PF 113 این واژه به معنای کارمند و صاحب‌منصب جزء باشد و در لوحه PF 1397 آن را در معنای احتمالی مسافر ترجمه کرده است (Ibid, 44). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، اثری از ساختار اجتماعی مشخصی در واژه ایلامی *taššup* دیده نمی‌شود و تنها در متونی مانند PF 1600 احتمالاً در معنای ساکنین روستا ذکر شده است.<sup>۱۳</sup> اما باید به خاطر داشت که کاتب ایلامی، در به کارگیری *taššup* به عنوان معادلی برای *kāra* الزاماً تمامی وجوه اجتماعی این واژه را منتقل نکرده است و بسیار احتمال دارد که به مهمترین و رایج‌ترین معنای واژه توجه کرده باشد.

یکی از وجوه اجتماعی مهمی که درباره گروه‌های جنگاوران جوان در تاریخ جوامع هندواروپایی مطرح شده است. شکل‌گیری انجمن‌های مردانه و رابطه آنها با ساختار قدرت در این جوامع است. پژوهشگران آلمانی از اصطلاح *Männerbund*<sup>۱۴</sup> برای نامیدن گروه‌های جوانان جنگاور هندواروپایی استفاده می‌کنند که به گرد آیینی مشخص، مانند نوشیدن هوم، و ایزدانی مشخص، مانند ایندره، جمع می‌شدند و احتمالاً رابطه‌ای مستقیم با رأس قدرت سیاسی داشتند. ویدن‌گرن پیشتر به ارتباط انجمن‌های مردانه با نهاد قدرت در عهد هخامنشی توجه کرده است. او این انجمن‌ها را با *marīka* مرتبط می‌داند که به معنای فرمانبر (Kent, 1953: 202) و مرد جوان است (Schmitt, 2014: 212) و در صورت صرفی



ندایی مفرد مذکر، *marikā* در کتیبه داریوش در نقش رستم (DNb, 50, 55, 59)<sup>۱۵</sup> ذکر شده است. ویدن‌گرن با توجه به تحریر بابلی کتیبه‌های هخامنشی که معادل بابلی *qalla* را برای این واژه به کار برده است، آن را به معنی فرمان‌بر و مشابه با *ba'daka* دانسته است (ویدن‌گرن، ۱۳۹۱: ۱۹-۱۷؛ Widengren, 1969: 12-5) اما اشمیت با نفی دیدگاه ویدن‌گرن، *marikā* را اشاره‌ای به ولیعهد داریوش، خشایارشا، دانسته است (Schmitt, 2014: 212). او احتمال می‌دهد که معادل *Männerbund* در کتیبه‌های فارسی باستان، *kāra* باشد و بدین ترتیب، *kāra* را ساختاری اجتماعی متعلق به پیش از امپراتوری هخامنشی می‌داند (Schmitt, 2014: 201). رابطه مستقیم شاه هخامنشی با گروه‌های جنگاوری که ریشه در مناسبات اجتماعی پیشاهخامنشی دارند، از راهکارهایی است که شاهان برای کسب مشروعیت سیاسی از آن بهره می‌جستند. بدیهی است که داریوش در آغاز فرمانروایی خود نیازمند جلب توجه گروه‌های قدرتمند اجتماعی بوده است، به ویژه که *kāra* ستون قدرت نظامی نخستین شاهان هخامنشی محسوب می‌شد و در کتیبه بیستون توجه فراوانی بدان شده است. درحالی که در کتیبه‌های بعدی داریوش از توجه بدان کاسته شد و پس از او در کتیبه‌های دیگر شاهان هخامنشی از این نهاد اجتماعی مهم یاد نشده است. چپستی و چرایی این امر یکی از معماهای تاریخ هخامنشی است و به نظر می‌رسد که بررسی کتیبه بیستون بتواند به حل این معما کمک کند.

دولت‌های خاور نزدیک باستان پادشاهی‌هایی بودند که شاه به‌تنهایی در رأس فرمان‌بران و دستگاه حاکمه قرار داشت. مشروعیت شاه به دو منبع انتصاب توسط ایزدان [یا انتساب به ایشان] و حق خون و وراثت سلسله‌ای وابسته بود (Westbrook, 2003: 25). روایت داریوش در کتیبه بیستون آشکار می‌کند که او از شاخه کورش نیست؛ بلکه از شاخه‌ای جانبی به شاهی رسیده است (DB, I. 8f-11, 26f-29). لذا اهمیت بسیاری داشت که مشروعیت وی مورد توجه و پذیرش گروه‌های تأثیرگذار جامعه قرار گیرد. با توجه به مفاد کتیبه بیستون متوجه می‌شویم که در ابتدای فرمانروایی داریوش مشروعیت او بر سه عنصر اساسی متکی بوده است: نخست، تبار پادشاهی (DB, I. 2-11)؛ دوم، خواست اهوره‌مزدا که بزرگترین بغان است (DB, I. 11-14) و سوم، جلب رضایت *kāra*ی پارسی<sup>۱۶</sup> که اساس و بنیان سپاه هخامنشی را تشکیل می‌دادند.

به نظر می‌رسد که در ابتدای به قدرت رسیدن داریوش، شاهد چند دستگی در *kāra-* هستیم و داریوش کوشیده است تا خود را حامی *kāra-* معرفی کند. می‌دانیم که او همواره بر چیرگی جنگجویان پارسی بر قلمرو هخامنشیان بالیده است و حتی در کتیبه نقش رستم که بر دیواره جانبی آرامگاه وی درج شده است، به این نکته اشاره کرده است:

*yadipatīy maniyāhaiy tya ciyakaram āha' avā dahyāva tyā Dārayava<sup>h</sup>uš  
xšāyaθiya adāraya' patikarā dīdiy tyaiy gāθum barā<sup>n</sup>tiy avadā xšnāsāhy  
adataiy azdā bavātiy Pārsahyā martiyahyā dūrayiy arštiš parāgmatā adataiy  
azdā bavātiy pārsa martiya dūrayapiy hacā Pārsā' partaram patiyaja<sup>n</sup>tā*  
(DNa, 38-47).

اگر بیندیشی که این سرزمین‌ها چه تعداد بود که داریوش شاه نگه داشت (استوار کرد)، این پیکرها را بنگر که گاه [مرا] می‌برند. آنگاه بدانی، آنگاه بر تو آشکار بشود، نیزه‌مرد پارسی چه دور فرا رفته. آنگاه بر تو آشکار بشود، مرد پارسی چه بسیار دورتر از پارس نبرد کرده است (DNa, 38-47).

اهمیت *kāra-* و نقش آن در تبلیغات داریوش را می‌توان از نخستین ستون کتیبه بیستون متوجه شد. او در هنگام توصیف اعمال بردیه/گئوماته که منجر به توطئه‌ای شد که وی را بر تارک سلسله هخامنشی قرار داد، به چند نکته کلیدی اشاره می‌کند:

نخست، شورش *kāra-* بر علیه کمبوجیه:

“*yaθā ka<sup>m</sup>būjiya mudrāyam ašiyava' pasāva kāra arika abava<sup>b</sup>*” (DB, I. 33).

«هنگامی که کمبوجیه مصر را شد (به مصر رفت)، آنگاه *kāra-* نافرمان شد.»

“*hauv kārahya' avaθā adurūjiya' adam Bardiya d<sup>h</sup>miy hya kūrauš puça ka<sup>m</sup>būjiyahyā  
brātā pasāva kāra haruva hamiçiya abava' haça ka<sup>m</sup>būjiyā abiy avam ašiyava' utā Pārsa  
utā Māda utā aniyā dahyāva<sup>v</sup>*” (DB, I. 38-40).

«از این رو، او *kāra-* را فریفت: "من بردیه هستم که پسر کورش، برادر کمبوجیه [است]". آنگاه *kāra-* همگی از کمبوجیه نافرمان شدند، به سوی او رفتند. هم در پارس، هم در ماد، هم در دیگر سرزمین‌ها/ اقوام» (DB, I. 38-40).

اشاره داریوش به پیوستن *kāra-* به بردیه/گئوماته در پارس و ماد از اهمیتی بسیار برخوردار است؛ زیرا پس از کشته شدن بردیه/گئوماته توسط داریوش، شاهد حمایت

بررسی کارکرد و معنای چهار واژه رساننده ... (اسماعیل مطلوب کاری و نیره دلیر) ۳۰۷

نگهبانان کاخ/خاندان شاهی (*vθāpatiy*) در دو ایالات مهم ماد و پارس از مهمترین مخالفان داریوش هستیم:

“*pasāva kāra Māda hya vθāpatiy hauv hacāma hamičiya abava' abiy avam Fravartim ašiyava' hauv xšāyaθiya abava' Mādaiy*” (DB, II, 16-7).

«آنگاه *kāra* ی ماد که نگهبان کاخ پادشاهی [بود]، آن از من شورش شد. به سوی آن فرورتنی رفت. او در ماد شاه شد.»

این جملات با کمترین تغییر در ستون سوم کتیبه بیستون و در هنگام ذکر شورش وهیژداته نیز تکرار می‌شوند:

“*pasāva kāra Pārša hya vθāpatiy hacā Yadāyā frataram hauv hacāma hamičiya abava' abiy avam Vahyazdātam ašiyava' hauv xšāyaθiya abava' Pāršaiy*” (DB, III, 25-8).

«آنگاه *kāra* ی پارس که نگهبان کاخ پادشاهی [بود و] پیشتر از انشان<sup>۱۷</sup> [آمده بود]، آن از من شورش شد. به سوی آن وهیژداته رفت. او در پارس شاه شد.»

*viθāpatiy*- از *viθ-* فارسی باستان به معنی خانه، دربار و خانواده شاهی و مترادف با *vis-* اوستایی به معنی خانه اربابی است (Kent, 1953: 208). به نظر می‌رسد که این واژه به معنای سربازانی است که در دربار مستقر بودند و نگهبان خاندان شاهی محسوب می‌شدند (Schmitt, 2014: 281). اشاره داریوش به نگهبانان کاخ/خاندان شاهی این احتمال را پدید می‌آورد که شاید این نگهبانان همان بخشی از *kāra* باشند که شورش ایشان علیه کمبوجیه عامل به قدرت رسیدن بردیه/گئوماته بود. پس نبرد ایشان با سپاه داریوش، مبارزه نگهبانان قلمرو شاهی بود با سپاه جنگی حاضر در مصر. یعنی آن بخش از *kāra* که در جنگ همراه شاه بود پس از مرگ مبهم کمبوجیه به مرکز بازگشت و قدرت را از چنگ گروه غیر رزمی بدر آورد. عملی که در ذات خود می‌تواند موجب تشدید رقابت‌ها بین فرماندهان مختلف *kāra* شود و سیاستمدار متبحر می‌بایست این رقابت‌ها و چندپارگی ناشی از آن را کنترل می‌کرد.

دوم، داریوش که نه تنها جنگاور، بلکه سیاست‌ورزی متبحر نیز بود؛ کوشید تا چند پارگی *kāra* را از بین ببرد و خود را مدافع تمامی بخش‌های این گروه مهم اجتماعی معرفی کند. از این رو، او در هنگام شرح اعمالی که پس از سرنگونی بردیه/گئوماته انجام داد، پس از ذکر بازگشت شاهی به خاندان هخامنشی و بازسازی نیایشگاه‌ها، از اعمالی سخن می‌گوید که در حفاظت از منافع *kāra* انجام داده است:

xšačam tya hacā amāxam taumāyā parābartam āha<sup>1</sup> ava adam patipadam akunavam, adamšim gāθavā avāstāyam. yaθā paruvamciy, avaθā adam akunavam āyadanā tyā Gaumāta hya maguš viyaka, adam niyačārayam kārahyā abicariš gaiθāmcā māniyamcā, v<sup>1</sup>θbiščā tyādiš Gaumāta hya maguš adīnā<sup>1</sup> adam kāram gāθavā avāstāyam Pārsamcā Mādamcā utā aniyā dahyāva. yaθā paruvamciy, avaθā adam tya parābartam patiyābaram (DB, I. 61-8).

شهریاری که از تخمه ما به زور ستانده شده بود، من آن را دوباره برپای کردم، من آن را در جای خود نهادم. همان گونه که پیشتر بودند، پس من نیایشگاه‌هایی را ساختم که گئوماته مغ ویران کرده بود. من کشتزارها، دام‌ها، بردگان خانگی، خانه‌هایی را به *kāra* بازگرداندم که گئوماته مغ از ایشان گرفته بود. من *kāra* را در جای خود قرار دادم، در پارس، ماد و دیگر سرزمین‌ها/اقوام. همان گونه که پیشتر بود، به همان گونه، من بازگرداندم آنچه که به زور ستانده شده [بود] (DB, I. 61-8).

سوم، همانگونه که در شورش‌های فرورتی و وهیزداته مشاهده شد، وجود *kāra*-قدرتمند می‌توانست ابزاری موثر در دست مدعیان تاج و تخت باشد تا با جلب توجه این نهاد اجتماعی - نظامی بر ضد شاه وقت قیام کنند؛ لذا کاستن از نقش این نهاد اجتماعی می‌توانست به سود شاهان هخامنشی باشد. داریوش پس از سرکوب قیام ایلامیان و درهم شکستن سکا‌های تیزخود در دومین و سومین سال شهریاری (DB, V. 1-4)، توانست قدرت خود را تثبیت کند. احتمالاً این تثبیت سریع قدرت موجب شد که او ابزارهای مشروعیت‌زای متداول در خاور نزدیک باستان، یعنی تبار شاهی و انتصاب الهی، را برای گسترش و تداوم قدرت خود کافی بداند.

به نظر می‌رسد که تضعیف قدرت *kāra*-از همان ابتدای شهریاری داریوش آغاز شده و به ثمر رسیده باشد. زیرا در شرایطی که تنها در کتیبه بیستون ۹۴ بار به چهار صورت صرفی *kāra*-اشاره شده است،<sup>۱۸</sup> در مجموع دیگر کتیبه‌های برجای مانده از داریوش پنج بار و تنها در دو کتیبه پارسه (DPe 8f, 21, 22) و شوش (DSf 29,32) به آن اشاره شده است. پس از داریوش نیز در هیچ یک از کتیبه‌های هخامنشی به این نهاد مهم اجتماعی-سیاسی اشاره‌ای نشده است. حتی خشایارشا که برخی از کتیبه‌های پدر را عیناً رونویسی کرده است و دیگر شاهان هخامنشی که بخش بزرگی از کتیبه‌های داریوش را در کتیبه‌های خود تکرار کرده‌اند، از اشاره به آن خودداری کرده‌اند.<sup>۱۹</sup>

تاریخ خونبار خاندان هخامنشی نشان می‌دهد که کشتن شاهان هخامنشی، مانند خشایارشا و اردشیر سوم، توسط دسیسه‌های درباری صورت می‌گرفت. در اندک مواردی مانند قیام کورش کوچک برضد برادرش، اردشیر دوم، که به درگیری نظامی انجامید نیز به نظر می‌رسد که *kāra* نقشی نداشت، بلکه این شورش با اتکا به مزدوران یونانی صورت گرفته است. از سوی دیگر، پس از شکست در پلاته (*Plataea*)، هخامنشیان از گسترش ارضی منصرف شدند و بیشتر به فکر حفظ قلمرو گسترده خود بودند. از این‌رو، شاهان هخامنشی نیاز کمتری به استفاده از نیروی نظامی احساس کردند و کمبود نیرو را با استفاده از سربازان مزدور یونانی چاره کردند. این امر در سیاست‌گذاری‌های بعدی دولت هخامنشی نیز موثر بود و موجب شد تا دولت هخامنشی برای حل مشکلات خود به جای تکیه بر نیروی نظامی *kāra* از قدرت مالی عظیمی استفاده کند که در اختیار داشت. همین ابزار مالی قدرتمند بود که به شاه شاهان امکان دخالت در دسته‌بندی‌های سیاسی یونان را می‌داد و از قدرت گرفتن دشمنان هخامنشیان جلوگیری می‌کرد. تا بدان‌جا که به روایت پلوتارخ (*Artaxerxes*, 20. 4) آگیسلائوس دوم (۴۴۴-۳۶۰ پ.م)، پادشاه اسپارت، بیرون راندن خود را به «سی‌هزار کمانداری» نسبت می‌داد که اردشیر دوم (۳۵۹/۸-۴۴۵ پ.م) برای خروج او از آسیای صغیر خرج کرده بود (Plutarch, 1962: 175) و منظور او مسکوکات زرین هخامنشی است که تصویر کمانداری بر آن نقش شده بود. این احتمال وجود دارد که بی‌توجهی شاهان هخامنشی به نهاد *kāra* یکی از دلایل تضعیف سپاه هخامنشی باشد. بدین ترتیب، هنگامی که راهی برای خریدن سیاستمداران فاسد یونانی وجود نداشت، سپاه نسبتاً کوچک، اما ورزیده مقدونی توانست طومار هخامنشیان را درهم بپیچد.

### ۳. نتیجه‌گیری

این پژوهش به بررسی مفهوم اجتماعی-سیاسی «مردم» در تحریر فارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی اختصاص دارد. بررسی زبانشناختی واژه *mardōm* نشان می‌دهد که این واژه که در متون فارسی میانه به کار رفته است، در اصل رساننده مفهومی اخلاقی-دینی است. صورت باستانی این واژه در کتیبه‌های فارسی باستان ذکر نشده است، بلکه در این کتیبه‌ها برای توصیف ویژگی‌های اجتماعی-سیاسی مرتبط با مفهوم امروزی مردم از واژگانی

معادل استفاده شده است. به نظر می‌رسد که برای انتقال این مفهوم از چهار ستاک *-martiya* ، *-ba<sup>n</sup>daka-zana* و *-kāra* استفاده شده است.

نخست، در بین این ستاک‌ها، *-martiya* که به معنای مرد است، بیشترین کاربرد را دارد. همچنین بررسی کتیبه‌های فارسی باستان نشان می‌دهد که این ستاک در معنای عامه مردم، سرباز و فرمان‌بر نیز به کار رفته است؛

دوم، *-zana* که به معنی مردم و انسان است، تنها در ترکیبات و به صورت *-vispazana*، دارای همه‌گونه مردم، یا *-paruzanānām* دارای مردمان بسیار، به کار رفته است و به نظر می‌رسد که نزدیک‌ترین مفهوم از مردم، در معنای «باشندگان یک سرزمین»، باشد که در زبان فارسی باستان به کار می‌رفته است. ترجمه اکدی این اصطلاحات نشان می‌دهد که کاربرد آنها در تحریر فارسی باستان نه تنها بر قلمرو وسیع هخامنشیان دلالت دارند، بلکه حاکی از عدم تجانس فرهنگی و زبانی این قلمرو گسترده نیز است؛

سوم، در کتیبه‌های هخامنشی از *-ba<sup>n</sup>daka* برای نامیدن فرمان‌بران استفاده می‌شد و این واژه در معناهای بنده و برده به فارسی میانه و معاصر رسیده است. بر اساس شواهد متنی ایرانی و یونانی می‌توان به این نتیجه رسید که از منظر سیاسی-اجتماعی *-ba<sup>n</sup>daka* صرفاً به معنای برده و بنده نیست و جدای از جایگاه و طبقه اجتماعی شخص برای تمامی فرمان‌بران شاه به کار می‌رفت و نشان‌دهنده این نکته است که هریک از فرمان‌بران شاه شاهان، فردی عامی یا سرداران و حتی برادر شاه، به‌طور مطلق مطیع خواست او محسوب می‌شدند و در واقع این مفهوم بمنزله «فرمان‌بر» حکومت از پایین‌ترین سطوح اجتماعی تا بالاترین سطوح نظامی و سیاسی مدنظر است.

چهارم، *-kāra* یکی دیگر از ستاک‌هایی است که در معنای بخش خاصی از عامه مردم، یعنی مردم/ سپاه به کار رفته است. به نظر می‌رسد که صورت‌های صرفی گوناگون آن در کتیبه‌های فارسی باستان نه منحصرأ به معنای مردم است و نه فقط به معنای سپاه؛ بلکه احتمالاً به معنای گروهی از مردان آزاد عضو قبیله است که دارای توانایی جنگیدن هستند. به نظر می‌رسد که در آغاز پادشاهی، داریوش کوشیده است تا با جلب نظر این نهاد اجتماعی، که اساس و بنیان سپاه هخامنشی را تشکیل می‌دادند، مشروعیت بیشتری به حکومت خود ببخشد. اما پس از تثبیت قدرت داریوش و شاهان بعدی هخامنشی به تدریج از نقش *-kāra* کاستند و دولت هخامنشی برای گسترش و تداوم قدرت از ابزارهایی دیگر

بررسی کارکرد و معنای چهار واژه رساننده... (اسماعیل مطلوب کاری و نیره دلیر) ۳۱۱

مانند قدرت مالی عظیم خود بهره برده است. بی توجهی شاهان به نقش *kāra* می‌تواند از دلایل مهم تضعیف سپاه هخامنشی باشد.

### کوتاه‌نوشت‌ها

A<sup>1</sup>Pa: کتیبه اردشیر یکم در پارسه

A<sup>2</sup>Hc: کتیبه اردشیر دوم در همدان

A<sup>3</sup>Pa: کتیبه اردشیر سوم در پارسه

AmH: کتیبه منسوب به اریارمنه در همدان

AsH: کتیبه منسوب به ارشامه در همدان

DB: کتیبه داریوش یکم در بیستون

DNa: کتیبه داریوش یکم در نقش رستم

DPd: کتیبه داریوش یکم در پارسه

DSf: کتیبه داریوش یکم در شوش

DSm: کتیبه داریوش یکم در شوش

DSp: کتیبه داریوش یکم در شوش

DZc: کتیبه داریوش یکم در سوئز

KKZ: کتیبه کردیر در کعبه زردشت

XE: کتیبه خشایارشا در الوند

XPa: کتیبه خشایارشا در پارسه

XPc: کتیبه خشایارشا در پارسه

XPf: کتیبه خشایارشا در پارسه

XPh: کتیبه خشایارشا در پارسه

## پی‌نوشت‌ها

۱. ستاک جزء اصلی، ثابت و ناکاستنی واژه است که پس از برداشتن همه عناصر الحاقی بر جای می‌ماند. در زبان‌های تصریفی مانند فارسی باستان و اوستایی صورت‌های مختلف صرفی با افزودن شناسه‌هایی به پایان ستاک ساخته می‌شوند.
  ۲. کوزلک نظریه‌پرداز اصلی «تاریخ مفاهیم» کتاب ۸ جلدی خود با عنوان مفاهیم بنیادی تاریخ را با هدف بررسی فروپاشی جهان قدیم و پیدایش جهان جدید از قرن هجدهم به بعد بر اساس درک و دریافت تاریخی - مفهومی این فرآیند تدوین کرد.
  ۳. منظور از دولت در این پژوهش، ساختاری سیاسی است که تحت عنوان دولت اولیه توسط کلاسن و اسکالنیک معرفی شده است (Claessen and Skalnik 1978, 640) و به صورت مصداقی توسط تریگر بررسی شده است (Trigger 2003, 266).
  ۴. *martiya* (nsm.) ۱۳ بار، *martiyā* (npm.) ۷ بار، *martiyam* (asm.) ۲ بار و *martiyaibiš* (ipm.) ۱ بار
  ۵. *martiya* (nsm.) ۱ بار، *martiyā* (npm.) ۷ بار، *martiyam* (asm.) ۶ بار، *martiyā* (apm.) ۱ بار، *martiyā* (vsm.) ۱ بار، *martiyānām* (gpm.) ۱ بار
  ۶. مقایسه کنید با:  $A^1Pa$  3f, 5;  $A^2Hc$  3f;  $A^3Pa$  3f, 4f
  ۷. *zana-* در *Varkazana-*، ماه گرگ - مردان، نیز به کار رفته است که نام هشتمین ماه سال است. *Varkazanahya* که صورت صرفی اضافی مفرد مذکر (gsm.) آن است در کتیبه بیستون ذکر شده است (DB, III. 88).
  ۸. صورت صرفی اضافی جمع مونث (gpf.)
  ۹. صورت صرفی اضافی جمع مونث (gpf.) از ستاک *paruzana-* داریوش این واژه را تنها یک بار و در کتیبه الوند به کار برده است (DE, 15) و به نظر می‌رسد که شاهان بعدی از او الگوبرداری کرده‌اند.
  ۱۰. مطابق با *XPC*, 7
11. - δούλος
۱۲. شبیه‌ترین واژه به *kāra-* در متون ایلامی [خزانه‌داری] *kar-ra* است که معادل ایلامی *kara-* فارسی باستان به معنی سازنده، کننده و انجام دهنده است (Cameron, 1948: 42, table 3). همچنین هُلک به نوعی غذا اشاره کرده است که با غله، *tarmu* درست می‌شد و در الواح بارویی ایلامی *kar* نامیده شده است. این واژه بیشتر در ترکیب *kar hutir* پزنده *kar* بر جای مانده است (Hallock, 1969: 709)



بررسی کارکرد و معنای چهار واژه رساننده ... (اسماعیل مطلوب کاری و نیره دلیر) ۳۱۳

۱۳. در ترجمه هُلک بعد از واژه مردم جمله به پایان رسیده است و بعد نام روستای Hutrara ذکر شده است.

۱۴. از نخستین پژوهش‌های مرتبط با نقش Männerbund در جوامع هندواروپایی می‌توان به انجمن مردان آریایی: مطالعاتی درباره زبان و تاریخ دین هندوایرانی (Wikander, 1938) اشاره کرد که مضمون آن در فصل نخست فتودالیسم در ایران باستان (Widengren, 1969: 9-44) بررسی شده است. برای اطلاعات بیشتر درباره پیشینه پژوهش و شواهدی از وجود این انجمن‌ها در متون ایرانی باستان و میانه و حتی دوره اسلامی ر.ک (Daryaei, 2018).

۱۵. اشمیت سومین ارجاع را به سطر ۵۷ کتیبه DNB داده است (Schmitt, 2014: 212). در این پژوهش به خوانش کنت (Kent, 1953: 139) اتکا شده است.

۱۶. در کتیبه بیستون *kāra* برای سپاه / مردم غیر ایرانی دیگر مناطق امپراتوری هخامنشی نیز ذکر شده است که از جمله آنها می‌توان به ذکر صورت‌های صرفی گوناگون آن در رابطه با شورش‌های بابل (DB, I. 79-90; III. 76-86) و ارمنستان (DB, II. 29-37) اشاره کرد. ذکر *kāra* درباره این اقوام دلیل قطعی وجود چنین نهادی در این سرزمین‌ها نیست، بلکه احتمالاً ترجمه کاتب تحریر فارسی باستان از مفهوم سپاه / مردم در نزد این اقوام است.

17. *Yadā*-

کنت این نام را معادل با انشان دانسته است که زادگاه کورش بود و اشمیت نیز آن را پایتخت انشان (معادل با تل ملیان کنونی) می‌داند (Kent, 1953: 204; Schmitt, 2014: 289).

۱۸. چهار صورت صرفی مختلف *kāra* که در کتیبه بیستون ذکر شده‌اند، عبارتند از:

*kāra*(nsm.) ۳۰ بار، *kāram*(asm.) ۳۸ بار، *kārahya* (gsm.) ۱۳ بار و *kārā*(ism.) ۱۳

۱۹. به جز نمونه‌های ذکر شده، صفت *ukāra*<sup>h</sup> به معنی «دارنده سپاه / مردم خوب» نمونه مشابهی است که صورت صرفی رایجی مفرد مونث، *ukāram*<sup>h</sup>، آن در کتیبه منسوب به ارشامه، نیای داریوش، (AsH, 9) ذکر شده است. از لحاظ معنایی قابل مقایسه با *umartiya*<sup>h</sup>، دارنده مردم / سرباز [خوب، است که صورت‌های صرفی گوناگون آن در کتیبه‌های مختلف داریوش (DZc, 4; DSf, 11f; DPd, 8f; DSm, 4; DSp, 3) و نیز کتیبه منسوب به نیای بزرگ او، اریارمنه، (AmH, 6) آمده است.

### شیوه ارجاع به این مقاله

مطلوب کاری، اسماعیل، دلیر، نیره. (1400). بررسی کارکرد و معنای چهار واژه رساننده مفهوم اجتماعی - سیاسی «مردم» در کتیبه‌های فارسی باستان. *تحقیقات تاریخ اجتماعی*, 11(2),

doi: 10.30465/shc.2022.40839.2351

### کتابنامه

بریان، پی‌یر (۱۳۹۱)، از کوروش تا اسکندر تاریخ شاهنشاهی ایران (تاریخ هخامنشی، جلد دهم)، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس.

حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۵)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

کوک، جان مانوئل (۱۳۹۹). شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.

لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۹)، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: فرزانه روز.

مولایی، چنگیز (۱۳۹۹)، فرهنگ زبان فارسی باستان. تهران: آوای خاور.

ویدن‌گرن، گنو (۱۳۹۱)، فتودالیزم در ایران باستان. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: آمه.

کلارک، الیزابت (۱۳۹۷)، تاریخ، متن، نظریه؛ مورخان و چرخش زبانی، ترجمه سید هاشم آفاجری، تهران: مروارید.

جمادی، سیاوش (۱۳۸۷)، زمینه و زمانه پدیدارشناسی؛ جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر، تهران: ققنوس.

هایدگر، مارتین، هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.

هسینگ، آندریاس (۲۰۱۶)، «تاریخ تحولات مفاهیم چیست؟». ترجمه ابراهیم رنجبر

نیکفر، محمدرضا (۱۳۸۸)، تاریخ مفهوم‌ها، دسترسی در لینک زیر:

<http://nilgoon.org/archive/mohammadrezanikfar/articles/Nikfar>

ریکور، پل (۱۳۹۷)، زمان و حکایت؛ زمان نقل شده (کتاب سوم)، ترجمه مهشید نونهایلی، تهران: نی

Ricœur, Paul (1397 SH), *Zamān va Hekāyat, Zamān ē Naghl-shodeh (Time and Narrative, Volume 3)*, tran. Mahshīd Nonahālī, Tehran: Ney.]

Back, Michael (1978), "Die sassanidischen Staatsinschriften", *Acta Iranica*, vol. 18, Leiden: Brill.

Bartholomae, Christian (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.

- Briant, Pierre (1996), *Histoire de l'empire perse: de Cyrus à Alexandre*, Paris: Fayard.
- (2000), "Gaumāta", *Elr*, ed. Ehsan Yarshater, vol. X, fasc. 3, pp. 333-335, New York: Bibliotheca Persica Press.
- Cameron, George, E. (1948), *Persepolis Treasury Tablets*, Chicago, Illinois: The University of Chicago Press.
- Claessen, Henri J. M. and Peter Skalnik (1978), "The Early State: Models and Reality", *The Early State*, eds. Henri J. M. Claessen and Peter Skalnik, pp. 637- 650, Hague: Mouton.
- Cook, John Manuel (1983), *The Persian Empire*, New York: Schocken Books.
- Daryae, Touraj (2018), "The Iranian Männerbund Revisited", *Iran & the Caucasus*, vol. 22, no. 1, pp. 38-49, Brill.
- Drummond, A. (1989), "Rome in the fifth century II: the citizen community", *The Cambridge Ancient History*. eds. F. W. Walbank, A. E. Astin, M. W. Frederiksen & R. M. Ogilvie, vol. VII, part 2, pp. 172-242, Cambridge: Cambridge University Press.
- Eilers, W & C. Herrenschmidt. (1988), "Banda", *Elr*, ed. Ehsan Yarshater, vol. III, fasc. 7, pp. 682-685, New York: Bibliotheca Persica Press.
- Hallock, Richard T. (1969), *Persepolis Fortification Tablets*, Chicago, Illinois: The University of Chicago Press.
- Herodotus (1921), *Herodotus*, eds. E. Capps, T. E. Page, and W. H. D. Rouse. English trans. A.D. Godley, Loeb Classical Library, vol. II, Books 3-4, London: William Heinemann.
- (1969), *Herodotus*, eds. E. H. Warmington, English trans. A.D. Godley, Loeb Classical Library, vol. IV, Books 8-9, London: William Heinemann.
- Kent, Roland G. (1953), *Old Persian*, New Haven: American Oriental Society.
- Koselleck, reinhart (1985), *Futures past: on the semantics of historical time*, tran. Keith Tribe, Cambridge, Massachusetts: MIT Press.
- Lecoq, Pierre (1997), *Les inscriptions de la perse achemenide*, Paris: Gallimard.
- Plutarch (1962), *Plutarch's Lives*, eds. E. Capps, T. E. Page, L. A. Post, E. H. Warmington, and W. H. D. Rouse, English tran. Bernadotte Perrin, Loeb Classical Library, vol. XI, London: William Heinemann.
- Macuch, Maria (1988), "Barda and Barda-Dāri ii. In the Sasanian period", *Elr*, ed. Ehsan Yarshater, vol. III, fasc. 7, pp. 763-766, New York: Bibliotheca Persica Press.
- Momigliano, A. (1989), "The Origins of Rome", *The Cambridge Ancient History*, eds. F. W. Walbank, A. E. Astin, M. W. Frederiksen & R. M. Ogilvie, vol. VII, part 2, pp. 52-112, Cambridge: Cambridge University Press.
- Nyberg, Henrik Samuel (1974), *A Manuel of Pahlavi*, vol. II, Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Ostwald, Martin (1988), "The reform of the Athenian state by Cleisthenes", *The Cambridge Ancient History*, eds. John Boardman, N. G. L. Hammond, D.M. Lewis & M. Ostwald, vol. IV, pp. 303-46, Cambridge: Cambridge University Press.
- Schmitt, Rüdiger (2014), *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden: Reichert Verlag.

- Skjærvø, Prods Oktor (2009), "Reflexes of Iranian oral traditions in Manichean literature", *Literarische Stoffe und ihre Gestaltung in mitteliranischer Zeit (Beiträge zur Iranistik, Band 31)*, pp. 269-86, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert.
- Stolper, Matthew W. (1984), "The Neo-Babylonian Text from the Persepolis Fortification", *Journal of Near Eastern Studies*, vol. 43, no. 4 (Oct., 1984), pp. 299- 310, The University of Chicago Press.
- Trigger, Bruce, G. (2003), *Understanding Early civilizations: A Comparative Study*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Westbrook, Raymond (2003), "The Character of Ancient Near Eastern Law", *A history of ancient Near Eastern law*, ed. Raymond Westbrook, vol. 1, pp. 1-90, Leiden: Brill.
- Widengren, G. (1969), *Der Feudalismus im alten Iran*, Köln-Opladen: Springer.
- Wikander, S. (1938), *Der arische Männerbund, Studien zur indo-iranischen Sprach- und Religionsgeschichte*, Lund: Hakan Ohlsson.
- Xenophon (1980), *Xenophon: Anabasis Books I- VII*, ed. G. P. Gold. English trans. Carleton L. Brownson, Loeb Classical Library, Cambridge, Massachusetts- London: Harvard University Press- William Heinemann

